



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا على هذه آية من آياته المتوفى الى اولياءه  
 باسماؤه ونحوه وصحافته ونحوه وشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة  
 تقبل قبولنا اليه وشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبيه وصفيه المبعوث الى الاسود والاحمر الذي  
 شهد صدق دعوت الكاينات حتى انجز والمدرك صلى الله تعالى عليه وعلى اله الطهاره خصوصا في خلفه  
 الراشدين وجميع اصحابه الطيبين الطاهرين الهادين المهديين وهي من تبعهم وتبع تبعهم جميعا  
 الى يوم الدين وسلم تسليما وبعد فقول عبد المقتدر الى الله تعالى الودود محمد بن محمد بن محمد  
 الحنفلي البخاري ونفع الله عز وجل ما تحب ويرضاه من القول والعمل ودعوى روح اسبغ الله  
 وافاض عليه صفات الطهاره فانك انت شريك الله عز وجل وانا ناهي الله في القول والعمل ولا  
 كساح نخرج طريقت قدس الله عاروا واحم كبرياءه دينه ومقتد ان اهل يقيننا انه واجهه ميانا  
 طاهر وعلوم باطن وارباب احوال واصحاب كانه عقايد صافية ايشان بنابر اصول صحيحه  
 سر كبر است از كتاب و سنت واجماع امت وموید است همه كائیل عقید و شهادت عظمیه  
 و باين امر اهل ذوق و وجدان وكشف و عيانند قدر قابل سجاده عليهم طيفه و جذبهم عز وجل اليه

مطبقه سبقت لهم من الحسن والزمهم كذا المعنى فهو اعنى الله وساره والى الله والقرضوا  
 سوى الله خرق الحجاب انوارهم وحالات حمل الرش اسرارهم وارباب غزيم وخواص من مفاصله  
 وحقائق ومویدان خطاب و عقايد اهل سنت وجماعت انه واز بدعتها وصلاحاتها وورد ورنه  
 ونجوم آسمان هدایت ورجوم شياطين غوايب انه نور السالكين وفضيلة المدعين وشمع  
 المبتدئين وجزال الالسنه والمؤمنين انه وفدا وند عز وجل الازدواج واثار بدات  
 ايشان زيني المؤمنين حكمت ورحمت خود ستيفض وستين كرايده اولئك كتب في قلوبهم  
 الايات و ايدهم بروج من نور فمن عاد اسم او كما اسم بك وجمالشعر باثر ايشان بمشوره با  
 رض الله تعالى عنهم اصطلاحات مشهوره فيما بينهم كبان متفوه و عبارات و كلمات متداوله  
 بينهم در اشياء و محاورات ايشان باليكه كره على ان ضمنه با تسميه لك العبديات والكلمات  
 حقايقه لا بد من تلك الاشارة فضلا عن الكشف بالعبارة فان مكاشفات العقوبه مشاهرات  
 الاسرار لا يمكن العبارة عنها على التحقيق ولا يعرفها الا من نال تلك الاحوال و جعل تلك المعانيات  
 و چون علوم ايشان علوم مكاشفات و مشاهدات و علم الهاميه نه خفي مصطلحات  
 و كلمات ايشان غير مناسب لغوت و احوال و اوصاف كمال ايشانست تا گفته انه من طاهر  
 تحمل ظنن لادب و الفصاحه و غيرهم الاول هم اصطلاح لا يبدل الديل فيهم الا بتوقيف و توقيف  
 من اهل لادب من ذلك الال ايل هذه الطريقه فاحتمه اذا دخل هذه الطريقه الطالب الصديق  
 و ما عده خبر با اصطلاحه و فتح الله سبحانه له عين فهمه و اخذ عن ربه عز وجل في اول اوله  
 و مواجبه و تكلم على اصطلاحهم تلك الالفاظ التي لا يعرفها اسم او من اخذ عنهم و خدم مشايخهم  
 و تبع كتبه و تصيغ كليات التحقيق منهم فهم هذا الطالب الصديق جميعا يستعملون به حتى كانه  
 الواضح لذك الاصطلاح ولا يستغرب ذلك من نفسه بل يجد علم ذلك في نفسه على ضرورتا

در یک و نورانش در آن بین حکم دارد تا با یکدیگر شمع شود بر بان و دیگر برین  
چون شمع در خانه بری که بر دست نور شمع در خانه منتشر شود بی آنکه در آید و در  
شد پس بر آید که نور دارد مکان مابعد مکان دیگرست لطیف تر از مکان  
برگردد در آن مکان نور اندر رفت بسبب لطافت بر تقدیر خلوص مکان باه و لیکن از  
ترب این ده مکان یکدیگر از یکدیگر تیزتر است و باز شناختن این جزیه بر این  
عقلی و کما شغاف قلبی و شدت تری و معانیات روحی صورت نه بهر دوستان  
بقوم تر و یک آنست که بگویم آتش ضد آبست بهیئت و هم شدن آب با آتش در  
مکان اجتناب صغیر است و این اجتماع واقع نیست چون این بر آید بر آنکه در  
سوزان آتش موجود است و آن آتش که دست سوزد نه آب و آتش در میان  
مکان دیگرست چو مکان آب و در مکان آب آتش نیست و در مکان آتش آب نیست  
از هر یک آب و آتش در یک مکان جمع نشوند تا اجتماع صغیر لازم نیاید چنانکه  
یکدیگر نیست نزدیک است چو آرزو از آب سوزان نیست که توان گفت این آتش  
آتش این آتش است با آب از عایت ترب این دو مکان یکدیگر از یکدیگر تیزتر  
و متصل توان گفت و نه متصل و چون این مکان جسمیات لطیف معلوم کردی و  
درین مکان معنیست و مزاجت نیست بخلاف مکان جسمیات گشت و لطیف بنا  
گشت و بر بان این آتش که اگر یک شمع در خانه ده گوی نور آن شمع همه را روشن  
و هوای خانه ببرد و اگر صد شمع دیگر در آن بنوازند در یک مکان جمع شود  
اول را برود و بایر برود و این معنیست و مسافت از برای آنکه نور آن  
از یک کثیف در خانه گشت و چون مدبر موقوف شود مستطیع کرده و اما

این است بهت هر چند روح لطیف تر مکان اول لطیفتر و حاصل آن چهار نوع باز سبک و  
که در آن سبکترین زمین و زمینها و دیگر که زود زمین است و نور شمع که بر دیوار  
الکامها سبکترند از هر ترتیب و اشتغال عارضی و در شراشیا و در مسو و آسان اول  
نور است از اجناب است در مرکز خاک که قدرت گشتن دارد و لیکن از راه ترتیب اشیا از آید  
یک گشتن بیشتر نشود و اما اول مقام معلوم قدر درجات و مقامات اشیا در تفاوت  
است و لیکن هر دو در یک اول شده باشد تا سخن در آن نشود و در هر حال که آسان است  
آسان از بران آسان باشد و همچنین هر چه در حلقه اولی که در دوشتر و شمع  
مقامات اشیا از این ترتیب نیست اما در حقایق اشیا که در جسمیم از مقربان  
نور است از راه تفاوت صفت است اشیا از این ترتیب نیست و در لب اشیا در  
مقامات اشیا در تفاوت صفت است اشیا از این ترتیب نیست و در لب اشیا در  
گردد و اشیا در این ترتیب که در اشیا از این ترتیب نیست و در لب اشیا در  
در این که از زود در لب اشیا در این ترتیب که در اشیا از این ترتیب نیست و در لب اشیا در  
یک گشتن در این مقصود است اما حقیقت مکانی کمال است در وحیت  
لب جسمیم در هر احوال است و در حیات اول جسم متحد است بحسب تفاوت در  
صفت و کمال و لطافت و روح انسانی است و این روح بصفت لطیف است و هیچ  
صفت بدیهه او نشده و هیچ ذره از نورش نماند از نوریت و او را حرکت  
صفت است که با چیزی بی نیایی او نه متصل است و نه متصل و نه در هیچ  
نفسان و این نور بر این عقل معلوم است و ما بین عقلی کسی را بگذارد که  
و شدت تری و معانیات روحی ندارد و چون آفتاب صرف طلوع گشت

در دین و میرفتد که یکبار جمعی میبندند و من او از ایشان می شنیدم چنانکه  
 هر یک که سجده می فرستد آنکه چون بازگشته از رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سوال کردم که این حج که اکنون رفتی سجد و سینه زدنش بود یا نه  
 فرمود صلی الله علیه و سلم من غیر عرفت و لکن چنین است که تو میگوئی چه در  
 کتف سمع ثلثا به و ثلثین صوتا فعلت انهم ثلثا به و ثلثون سجده و سواد  
 شیعتم که هیچ یکدیگر نمافتن دانستم که سجده و سینه زدن از مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 دست بر سینه علی رضی الله عنهما بود فرمود زاد که ما سه نقل ایما و علی علیه  
 خذای غر و جل در حق این امین و قوت علم تو زیادت کرد اما متابعت آن  
 صلی الله علیه و سلم باستانی نیست که تو فر گرفته بیا که خوار متابعت او بشرط  
 بر سینه زدن و خورشید از پیش لاله و دستها سجد و زین هر دو را تا از کفلی تو  
 تر خجسته جفتی بیا که در و بهزل بنود قصدی در دست با یک دروی توقف  
 نوزده صدی باید که دروی تفرقه بی حصری شود این بهر سبب که جمع شود  
 تا اکنون را آنچه متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم با داب نبوت پروردگار  
 دهنده بر مانده قرآنش یافتند که القرآن مانده است و جعل قوت  
 جان لیل حقایق ازین مانده است هر حرفی از و در قرآن فرشته ناست  
 و کسی که بخواند این قرآن را در وقت این نماز که هرگز آفات نترساند  
 نشد و نوزاد که منی شود و هر که از دریا قرآن سیزده بشد نشد کرد که از آن  
 تکیه هرگز نبردن باید صاحب کدورت کرد و تا لایزال رسول مبارک و این  
 کدورت را از پیش او بر کرد تا او با صفا اندوه خورشید و ما در طلب

تا

تا اندر باید الطاف قرآن سلم فرود شینه سردی که ما وی عشق بر کرد گشت  
 هر ابواب سعادت بر ساحت آن دل گشاده خون دوستی هر که در دل  
 قرار گیرد و در دو لعلی همادو لعلی عبادت شود دل را از آفات فرزندت  
 هر که نگاه ندارد من جعل العموم ما و احد اگاه است علی موم الریاء و الا فوه  
 اگر دانی که خدای را غر و جل با تو عهدیت جان بر میان بند عهدیه پایان سری که  
 و عار عهد و بیکر این ترا دست بگیرد از آفات و دیگر آن نشودن جز در دلی  
 نیاید اگر دلی داری کرد دل خویش کرد و صلی الله علیه و سلم سیدنا محمد و آله  
 و اصحابه اجمعین و علی من بعدهم الی یوم الدین و سلم تسلیما  
 قد فرغ من متونه بقره القاب المستجاب المسمی  
 بفضل الخطاب فی الاوسط شهر  
 سخنان المعلم سندهت  
 و تثنین و تساهل بجه  
 بچو در تقصیفه  
 الحجیه